

قدرتی که در سایه‌ی حکومت دینی کسب کرده بودند، علاوه بر خراج و مالیات که سهم دولت بود، عَشْرِیَه، صدقات، جرایم مذهبی و مراسم عروسی و مرگ و تولد، و به بهانه‌های گوناگون از تهیدستان می‌گرفتند. و گویی در چپاول مردم با زورمندان مسابقه گذاشته بودند. فریبکاری موبدان از آنجا آشکار می‌شد، که از یکسو شاهان را صاحب فرّه اهورایی معرفی می‌کردند، و از سوی دیگر، هرگاه شاهی در صدد مخالفت با ایشان برمی‌آمد، در کشتن او با اشراف همدستان می‌شدند. و این نشان می‌داد، که خود نیز افسانۀ فرّه ایزدی را باور نداشته، صرفاً برای فریب مردم آنرا اختراع کرده بودند.

## در آستانه انقلاب

به فاصله شصت سال از ۴۲۰ تا ۴۸۴ میلادی نزدیک به هفت تن به شاهی رسیدند، اما گاه مدت سلطنتشان به یک ماه هم نمی‌رسید. از یزدگرد اول تا قباد، بدون استثناء هر شش تن شاهان به طور آشکار یا پنهان به وسیله اشراف و موبدان کشته شدند. یزدگرد اول، شاپور، بهرام، یزدگرد دوم، پرویز و بلاش. در این میان بهرام پنجم (بهرام گور) که با یاری مندرسلطان‌حیره به سلطنت رسید، از شهرت بیشتری برخوردار است.<sup>۱</sup> بهرام برای جلب حمایت مردم، در برابر الیگاری (اشراف و موبدان)، مالیات‌های عقب‌افتاده و یک سوم مالیات اراضی را بخشید. اشراف که آشکارا جرأت مخالفت با بهرام را نداشتند به شکل مرموزی او را کشتند و شایع نمودند، که ضمن شکار در باتلاق فرو رفته

---

۱- یکی از شیوه‌های قدرشناسی مردم ایران، افسانه‌پردازی در مورد شخصیت‌های مورد علاقه‌شان است. از آنجا که برخی شاهان مانند بهرام، خسرو پرویز و حتی انوشیروان با آنهمه جنایاتشان چون با الیگاری، که دشمن واقعی مردم بوده، درافتادند، و با بهرام که مالیات‌هایشان را بخشید، برای ایشان افسانه‌ها ساختند، همین افسانه‌ها موجب شد، تا بعدها شاعران بزرگی چون نظامی، از ایشان به عنوان فرمانان داستانهای خود بهره‌برداری نمایند. هرچند نظامی از ایشان چندان ستایشی به عمل نیاورده است. مطلقاً شاهان ستایش نشده‌اند. و بسا که مورد انتقاد نیز قرار گرفته‌اند. این نکته خود موضوع جذابی برای تحقیق خواهد بود. راز بهره‌گیری کسانی چون نظامی از این فرمانان و شیوه برخورد با ایشان.

است. بی‌نظمی حاصل از تغییرات پیاپی شاهان، جنگهای مداوم با رومیان در غرب، و ترکان در شرق، شصت سال جنگ و خونریزی و باز بودن دست الیگارشسی برای چپاول، پیدایش قحطی و خشکسالی. و اما تذکر نکته دیگری نیز در اینجا ضروری است. و آن موضوع زنان در جامعه ساسانی است. در همان داستانی که از سیاستنامه نقل شد، والی آذربایجان، چهارصد نفر زن را به عنوان کنیز و خدمتکار و یا وسیله‌ای برای ارضاء امیال حیوانی خود محبوس کرده بود. در اسناد متعدد تعداد زنان دربار خسرو پرویز را بین دوازده تا سی هزار نوشته‌اند. یزدگرد سوم هنگام فرار از برابر سپاهیان عرب حدود شصت هزار نفر را با خود همراه می‌برد، که هزاران تن از ایشان کنیزان او بودند، و بدین سان می‌توان نتیجه‌گیری کرد که دهها هزار زن که طبعاً دختران و خواهران مردم ایران بودند، در کاخ‌های اشراف، موبدان، درباریان و... به صورت کنیز زندگی می‌کردند، و این امر می‌توانست قطعاً مسأله کمبود زن را در جامعه بوجود آورد، که در حقیقت نوعی بحران اجتماعی را در پی داشته است.

به آسانی می‌توان تصور کرد، کسانی که پنج قرن خاطره شیرین دوران اشکانی را در ذهن داشته‌اند، در شرایطی این‌گونه، چه روزگاری را می‌گذرانیدند.

قباد جوان پس از کشته شدن پدرش پرویز و عمویش بلاش، در چنین شرایطی به تخت سلطنت نشانده شد. هفت خاندان معروف پارسی و اشراف و موبدان هر یک بخشی از ایران را در اختیار داشتند، و از عایدات آنها استفاده می‌کردند، بدون آن که دیناری به خزانه دولت بپردازند؛ و قباد در این میان حکم مترسکی را داشت.

تصور الیگارشسی آن بود، که جوانک، با جاذبه‌های دربار و تفریحات  
 حر مسرا سرگرم خواهد شد. و کاری به کار ایشان نخواهد داشت. اما قباد  
 به همان نسبت که بزرگتر می‌شد، با یادآوری ماجراهایی که بر اجداد و  
 عموها و پدرش رفته بود، سرنوشت هولناک خود را نزدیکتر می‌دید. و  
 دلش از وحشت و درعین حال خشم و کینه و نفرت مالا مال می‌شد. به  
 چه کسی یا کسانی پناه برد؟ به موبدان؟ نه! ایشان همگی یکسره تعالیم  
 زرتشت را فراموش کرده، آخرت را به دنیا فروخته بودند. مطیع باقی  
 بماند؟ چه تضمینی برای بقای او وجود داشت؟

همه مورخان در این قضیه همداستانند، که در زمان پادشاهی قباد،  
 مردی به نام مزدک پسر بامدادان ادعای پیامبری کرد. در اندک زمانی  
 هزاران نفر از پابرهنگان گرد وی را گرفتند. قدرت و نفوذ او به جایی  
 رسید، که قباد شاه ساسانی نیز به کیش او درآمد. اما به زودی اشراف و  
 موبدان به رهبری نوشیروان فرزند قباد، با نیرنگ مزدک و مزدکیان را  
 فریفتند، و در یک روز بین ده تا صد هزار تن از ایشان را کشتند. قباد را  
 نیز کور کرده، از سلطنت خلع نمودند، و نوشیروان به تخت سلطنت  
 جلوس کرد و...

برای کسانی که به اوضاع آن دوره واقف نباشند، مسأله عادی است، و  
 راحت از کنار آن می‌گذرند. درحالی که برای ما مسأله فرق می‌کند. در  
 دوره‌ای که شاهان را به راحتی می‌کشند، چگونه کسی می‌تواند علیه  
 حکومت تبلیغ کند، هزاران نفر پیرامون وی جمع شوند و هیچکس مانع  
 نشود؟ مسلماً چنین چیزی امکان ندارد! چرا که در همان لحظه اول طرف  
 را از میان برداشته، ماجرا را در نطفه خفه می‌کنند. پس قضا یا از چه قرار  
 بود و چگونه جنبش توانسته به انقلابی پیروز مبدل شود؟

## انقلاب

درباره مزدک سخن بسیار گفته‌اند و اصولاً مزدک محکی شده است، برای شناخت مورخان و متفکران ایران. چرا که میتوان، هر کس را از روی داوریش در باره مزدک شناخت. و بدین ترتیب تردیدی نیست، که مزدک نیز یکی از ده‌ها نخبه عصر ساسانی است.

بدون هیچ شکی مزدک یکی از پاکترین و روشن‌ترین شخصیت‌های تاریخ ایران، و در عین حال یکی از مظلومترین و بی‌گناه‌ترین ایشان است. زیرا که هیچ کس چون او این‌سان آماج ناجوانمردانه‌ترین اتهامات و نارواترین ناسزاهای واقع نگردیده، و سیمای تابناک و درخشانش این‌گونه به لجن آغشته نگشته است. لجنی که سیلاب وار از ذهن و زبان و قلم گندیده‌ی نخبگانی چون خواجه نظام‌الملک و خواجه رشید و... قلم به مزدان و جیره‌خواران درباری جاری شده است.

خوشبختانه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، و محو لکه سیاه نظام ستم‌شاهی که از شنیدن نام مزدک نیز هراس داشت، تحقیقات باارزشی در مورد مزدک و بزرگمردانی چون او انجام شده است. ضمن ارجح‌سازی به همه آثار مزبور و پاسداری از زحمات پدیدآوردگان‌شان باید اذعان داشت که هنوز آغاز راه است، و جا دارد در دوران شکوفایی فرهنگ ایران اسلامی، درباره همه ستم‌ستیزان و مبارزان ضدسلطنت و دیکتاتوری، تحقیقات گسترده‌تری صورت گیرد تا آشکار شود، برخلاف آنچه در دوران پهلوی شایع کرده و به جامعه تلقین می‌نمودند، ملت ایران در هیچ دوره از تاریخ سراسر پیکارش، هیچگاه با شاهان، امپراطوران، خلفا و سلاطین و جباران و زورگویان سازش نکرده، و سر

تسلیم فرود نیاورده است، تا چه رسد بدان که شاه‌دوستی را شعار خویش کرده باشد.

مزدی که بود؟ مفی ساده؟ موبدی بزرگ؟ موبد موبدان؟ دانشمندی آگاه؟ مشاوری درباری؟ و یا پیامبری راستین؟ مزدک هر که بود، شخصیتی روحانی داشته است. در روضة‌الصفا آمده است: «مزدک ذبح حیوانات، اکل لحوم و دموم آنها را بر خلق حرام ساخت، و پیروان خود را فرمود، جامه‌های خشن دربر کنند، و از لذات چشم پوشند.»<sup>۱</sup> قاطبه‌ی مورخان و محققان متفقاً معترفند، که مزدک با خشونت و کشتار و ریختن خون انسانها مخالف بوده است. و حتی گروهی این مسأله را نقطه ضعف او به شمار آورده‌اند. اما شاید یکی از دلایل آزاد گذاشتنش برای تبلیغ همین روحیه صلح طلبی او بوده باشد.

مزدک برخلاف زرتشت بر این باور بود، که پیروزی اهورامزدا بر اهریمن تاریکی، در همین جهان محقق خواهد شد. پس می‌توان مزدکیسم را شاخه‌ای از آیین زرتشت به حساب آورد.

اما مسأله اساسی در ارتباط با شیوع آیین مزدک، حمایت قباد شاه ساسانی بوده است. و این پاسخ سؤال اساسی ماست. همان معامله‌ای که شاپور با مانی کرد، قباد با مزدک انجام داد، مزدک عده‌ای را دور خودش جمع کرده بود، و قباد که در جستجوی حامیانی بوده تا از وی در برابر الیگارش‌ی حمایت کنند، از موقعیت مزدک استفاده کرده است، و لذا در آغاز مجبور بوده به خواسته‌های او تن دردهد.

مزدک معتقد بود که اساس کینه و دشمنی میان انسانها (در آن دوره) زد

و زمین و زن می‌باشند، و برای برداشتن کینه و دشمنی لازم است، تا همه انسانها به تساوی از این سه مورد برخوردار شوند.

موضوع درباره زر و زمین روشن است. درباره‌ی زن نیز مقصود مزدک آن بود، تا هزاران زن اسیر در کاخها آزاد شده، بین مردان بی‌زن تقسیم شوند. همین قضیه را برای وی پیراهن عثمان کردند، و شایع نمودند که مزدک معتقد به اشتراکی شدن زنان است.<sup>۱</sup>

قباد که ظاهراً آیین جدید را پذیرفته است، فرمان می‌دهد تا ائبارهای غله را بگشایند، و میان مردم تقسیم نمایند. مردم ضمناً به کاخ‌ها ریخته، اموال و زنان (کنیزان) را تقسیم می‌کنند. و با یاری همین مردم است، که قباد اشراف را سرجای خودشان می‌نشاند. و سوفرا سردسته اشراف (الیگارشی) کشته می‌شود. اما الیگارشی که به این سادگی‌ها از میدان به در نمی‌رود. انوشیروان (خسرو) پسر قباد را علیه پدر تحریک می‌کنند. به روایتی دیگر قباد که دیگر به مزدک نیازی ندارد، با اشراف همدست شده، مزدکیان را با نیرنگ قتل عام می‌کنند. (آنها را وارونه و زنده زنده درخت آسا در زمین می‌کارند).

شهید راه آزادی، روحانی عدالت جوی نستوه شیخ محمد خیابانی می‌گوید: «نه تنها مردم ایران، بلکه تمام جهان باید به خود بیالند، که در دنیا برای اولین بار چنین اندیشه‌ای زاده شد، که پرچمدار تمایلات

۱- در دوره هخامنشی و ساسانی، ازدواج شاهان و نجبا با محارم معمول بود. بدین بهانه که خون مقدس شاهان و نجبا با خون طبقات پست درنیامیزد. بسیار جالب است، که آدم متعصبی چون نظام‌الملک حتی یک کلمه درباره شاعت این عمل سخن نگفته است. درحالی که سخن مزدک را تعریف کرده، شیعه و رافضی و باطنی و قرمطی را هم بدان متهم می‌نماید. شگفتا که دشمنی طبقاتی چه کارها که نمی‌کند!

انسان‌گرایی در طی قرون منمادی بوده، و همیشه خواهد بود.<sup>۱</sup> میرزا آقاخان کرمانی، مبارز و متفکر شهید معتقد است: «اگر این در به روی ایرانیان بسته نشده بود و تاکنون پیش رفته بودند، امروز هیچیک از ملل متمدن دنیا به پای ترقی ایران نمی‌رسیدند. زیرا که اهالی ایران در آن عصر، همین اعتقادی را که بالفعل اهل اروپا بعد از هزار و چهارصد سال اتخاذ کرده است، داشتند.<sup>۲</sup>»

### سرانجام

انقلاب مزدک نیز چون دیگر قیام‌های پیش و پس از خود، ظاهراً به شکست انجامید. اما در حقیقت به پیروزی رسید. اصلاحات گسترده انوشیروان نتیجه مستقیم انقلاب مزدک بود. اما مراد ما از این بحث نکته دیگری است.

همانگونه که دیدیم عصر، عصر نخبگان بود. نخبگان در زمینه‌های گوناگون، از معماری که برای شاهان کاخ می‌ساخت، تا موسیقی‌دانانی که بزم‌های عیش و نشاط شاهان را گرم می‌کردند، و شاهان و وزیرانی که در عین جلّادی و خونخواری، در ادبیات غیرمردمی، سبیل‌های دادگری و مملکت‌داری معرفی شدند و...

حتی می‌دانیم، که در دوره ساسانی، دانشگاه گندی‌شاپور از مراکز علمی بااهمیت آن دوران بشمار می‌رفت، و از روم و یونان و هند برای تحصیل دانش پزشکی بدانجا روی می‌آوردند. و وجود کتابخانه‌های

۱- از مزدک تا بعد، آقای رحیم ریسی‌نیا، ص ۱۱.

۲- از مزدک تا بعد، آقای ریسی‌نیا، ص ۱۱.



باعظمتی که در هجوم عربها نابود شدند و ... همه و همه حکایت از رواج بازار نخبگی دارد.

اما هیچ نشانی در دست نیست، که نخبگانی به وسیله مردم، یا با شرکت ایشان کشته شده، یا در زیر تیغ جلادان تنها رها شده باشند.

برعکس، تنها نخبه مردمی، اصلاح‌گری که برای نجات مردمش به پا خاسته است، همراه با هزاران تن از یارانش به وحشیانه‌ترین شکلی توسط نخبگان ضد مردم، چون نوشیروان و بزرگمهر وزیر نابکارش قربانی می‌شوند، و سپس نخبگان لئیم بعد از ایشان، در تاریخ، آنان را ملحد و بی‌ناموس و ... و اینان را دادگر و کاردان و ... معرفی می‌نمایند!!

و نهایتاً یک بار دیگر بر این حقیقت صحه می‌گذارند، که برای شناخت نخبگان، در درجه نخست باید جهت‌گیری طبقاتی ایشان را شناخت، و بعد در مورد ایشان داوری کرد. سنمار و باربد هر دو هنرمندانی نخبه و از روشنفکران زمان خود بودند. اما یکی برای شاهان کاخ می‌ساخت و دیگری برای سرگرمی و نشاط ایشان آهنگ می‌نواخت. اما آیا یکهزارم تجلیلی که از سنمار و باربد و نکسا در تاریخ به عمل آمده، از بزرگمردی قهرمان و شهید راه حق و عدالت تجلیل شده است؟ و در این تقصیر آیا سهم نخبگان بعدی عظیم‌تر نیست؟ اما هنوز تازه آغاز راه است، و برای پی بردن به حقیقت رابطه مردم و نخبگان‌شان پانزده قرن پیش روی داریم.

## ایران در اوج ویرانی!

اصلاحات انوشیروان برای توده مردم که آنهمه برای تغییر اوضاع خون داده بودند، چیزی نداد، و جز آن که رشته‌های ایشان را پنبه کند، و اوضاع را با اعمال تغییراتی در جهت منافع هیئت حاکمه به سیاق پیشین بازگرداند، کاری انجام نداد.<sup>۱</sup>

پس از انوشیروان، هر مز راه پدر را دنبال کرد، اما الیگارش‌ی که صرفاً به خاطر سرکوب مزدکیان به انوشیروان آوانس داده، و مونارش بودن او را گردن نهاده بود، حاضر به کنار آمدن نبود، و این بار بهرام چوبینه در رأس الیگارش‌ی یکبار دیگر حوادث دوران قباد را در تاریخ ایران تکرار کرد، و چقدر حوادث مشابه در تاریخ ما تکرار شده‌اند، گویی تقدیر، تاریخ ایران را روی دایره‌ای ترسیم کرده است، که اگر جز این بود، دوران فتودالی در ایران پانزده قرن و شاید کمی بیشتر به طول نمی‌انجامید، و موجب نمی‌شد برخی محققان، فرهنگ ما را فرهنگ قبیلگی سنتی یا تمدن قبیلگی سنتی بنامند. و این پیچیدگی‌هاست، که محققان ما باید به

۱- از مزدک تا بعد، آقای رحیم ریس نیا، ص ۲۱.

کشف رموز آن همت گمارند، به جای آن که گورهای کهن را به جستجوی استخوانهای پوسیده بکاوند و آنها را در موزه‌ها بچینند و حق بود این عزیزان به جای آن که ملت مظلوم و بی‌گناه ما را مورد حمله قرار دهند، کمی سربه‌سر روشنفکران و اندیشمندان ما می‌گذاشتند، و اگر قرار باشد روزی محکمه‌ای تشکیل شود، این قلم بدستان، مورخان، متفکران، محققان، شاعران و هنرمندان و... روشنفکران گذشته ما هستند که باید پاسخگوی همه اتهاماتی باشند، که دوستان مزبور به ملت نسبت داده‌اند.

جنگ و گریز بهرام و هرمز، تازه آغاز کار بود، و ماجرا تا پایان کار ساسانیان ادامه یافت. مدت سلطنت شاهان گاه به سال هم نمی‌رسید، آنقدر شاه کشته بودند، که در خاندان شاهی واقعاً قحط‌الرجال پیش آمد، و سلطنت به بانوان واگذار شد. [چقدر در رژیم گذشته فیس و افاده می‌کردند، که بعله، در افتخار تمدن ساسانی، همین بس که زنان در بالاترین مقامهای اجتماعی ظاهر می‌شدند. بماند که این هم از شگردهای روشنفکران خائن درباری بود، کسی هم جرأت نمی‌کرد بگوید، آقایان اقلاً آن قسمتش را هم بگویید، که چگونه یکی از این خانمها را خفه کردند،<sup>۱</sup> تا از مقام شامخ بانوان قدردانی کنند؟! و هزار هزار این بندگان مظلوم خدا در کاخ‌ها وسیله ارضاء حیوانی‌ترین امیال آقایان می‌شدند، که رقم‌کنیزان دربار شاهان ساسانی را هزاران نوشته‌اند، و وقتی هم مزدک اعتراض می‌کند، آن‌گونه با وی برخورد می‌شود.]

۱- ایران در آستانه یورش تازیان، کولسینکف، محمد رفیق یحیایی، ص ۲۲۶.

جنگ‌های پی‌درپی با روم و دیگر کشورها و مهاجمین شرقی که هیچ نتیجه‌ای جز زیان مالی و جانی برای ملت نداشت، طبقه متوسط را هم به افلاس کشاند. «مردم خراب گشتند و هلاک شدند، تا غایت که کنیزکی به درهمی فروختند.»<sup>۱</sup>

در ایران ستمگری به حدی رسیده بود که در سال ۶۲۸ خسرو پرویز در دادگاهی معاکمه شد، و اعلام گردید: از اتهامات وی ستمگری بر مردم، دشواری خراج، اخذ خراج‌های عقب افتاده بود.<sup>۲</sup> و از این نمونه‌ها آنقدر فراوان است، که ذکر آن موجب اطناب سخن خواهد شد. مشتاقان حقیقت را به منابع موجود حواله می‌دهیم.

در چنین شرایطی ناگهان از جنوب غربی ایران، شبه‌جزیره عربستان ندایی برخاست، که از آزادی و برابری و برادری انسانها سخن می‌گفت. از این که هیچ کس را بر هیچ کس برتری نیست. از آزادی عقیده و حق تعیین سرنوشت، از این که دانش‌آموزی خاص یک گروه نیست، بلکه وظیفه همه انسانهاست. از اتحاد و یکپارچگی همه انسانهای روی زمین زیر یک پرچم، و... می‌گفتند رهبر و پیشوای این مردم، در شیوه زندگی هیچ تفاوتی با دیگران ندارد، نه کاخی، نه درباری، نه قراولی، نه یساولی، کسی تا شناسدش، نمی‌تواند او را از دیگر مردمان تشخیص دهد.

### به امید آینده

مزدکیان پس از کشتار و قتل عام، هر که مانده بود، جانش را برداشت و گریخت. و بسیاری جلای وطن نموده، به سرزمینهای اطراف رفتند، و

۱- نظام بهره‌برداری از زمین از ساسانیان تا سلجوقیان، آقای خسرو خسروی، ص ۲۲.  
۲- نظام‌های بهره‌برداری از زمین از ساسانیان تا سلجوقیان، آقای خسرو خسروی، ص ۳۱.

حتی به برپایی جنبش‌هایی نیز اقدام نمودند. آقای جمال‌زاده می‌نویسند: «پیروان مزدک یکباره از کوشش در راه اجرا و پیش‌بردن خیالات و عقاید خود دست برنداشتند. چنانکه بعدها خرّمه نام دختر فاده، که بنا به روایت مشهور همسر مزدک بوده است، از مداین گریخته در ری ظهور کرد، و دین خرّمی ایجاد نمود...»<sup>۱</sup> [این غرورانگیز است، نه پادشاهی زنان. مبارزه فاطمه و زینب(ع) آنهم پس از تحمل آن همه مصائب افتخارآمیز است!]

«چهل سال بعد از آن شاهد شورش بخشی از سپاهیان خاقان ترک به سرکردگی «برزی» هستیم. این شورش آثاری از ایده‌های مزدک را در خود داشت... و سرانجام در سال ۵۶۸ در سیلاب خون... غرق شد.»<sup>۲</sup>

بنا به گفته‌های دیگر مورخان اندیشه‌ها و افکار و آراء مزدکیان در اشکال و نامهای گوناگون در ایران و دیگر نقاط آسیا و اروپا، انگیزه جنبش‌های ستم‌دیدگان شد. از جمله نهضت موکاتنا در آسیای میانه، پاولیکی‌ها در بیزانس، بوگومیل‌ها در بلغارستان، قطرها (کاتاهارها) در اروپای غربی، البیگوها در جنوب فرانسه و....

گروهی از مزدکیان نیز به عربستان گریخته بودند. پس از ظهور اسلام، چون بسیاری از مبانی و شعارهای آن را با اندیشه‌های مزدک شبیه و نزدیک دیدند، به اسلام گرویدند. بسیاری از مورخان، سلمان فارسی را از مزدکیان ایران می‌دانند. این گروه از مزدکیان خود به صورت مبلغان اندیشه‌های اسلامی در میان ایرانیان درآمدند. و ایرانیان را به عدم مقاومت در برابر سپاه عرب تشویق نمودند.

۱- از مزدک تا بعد، آقای رحیم ریس‌نیا، ص ۲۲.

۲- از مزدک تا بعد، آقای رحیم ریس‌نیا، ص ۲۳.

در این مورد خاص. همه مورخان متفق‌القولند، که ایرانیان به هیچوجه قصد ایستادگی در برابر اعراب را نداشتند. زیرا که بنا بر شنیده‌ها و تبلیغات انجام شده ایشان را مسلمان و مبشر آزادی و برابری می‌پنداشتند. و این امر نیازمند توضیح و استدلال نیست. و از مقایسه امکانات و تجهیزات و تعداد و تجربیات دو سپاه می‌توان به حقیقت واقعه پی برد. و اصولاً وقتی سپاهیان را برای جلوگیری از فرارشان با زنجیر به یکدیگر می‌بندند. امری که در تاریخ جنگهای بشری سابقه نداشته است. رابطه مردم با حکومت و نیز عزم سپاه در عدم پایداری آشکار می‌گردد گذشته ازین همه هرگاه لازم بوده، دروازه‌های شهر را به روی مهاجمان می‌گشودند، و ایشان را از راه‌های مخفی عبور می‌دادند. و لذا این ادعا که «اسلام با شمشیر بر ایران چیره گردید» سخنی باطل است.

از طرفی مبلغان درباره حکومت اسلامی دروغ نگفته بودند. بیست و سه سال دوران حیات پیغمبر (ص) و دو خلیفه اول و دوم. و نیز چهار سال خلافت علی (ع) نمونه اعلائی دادگری و برابری بود. به نحوی که شنیدن آن برای مردم ستم‌دیده ایران، حالتی رؤیایی و پاورنکردنی داشت. و ایرانیان با بی‌تابی و اشتیاق چشم به راه برپایی چنان حکومتی در سرزمین‌های خویش بودند.

تاریخ تهاجم اعراب به ایران، ۶۳۳ و سال انقراض کامل دولت ساسانی ۶۵۱ (سال مرگ یزدگرد سوم در مرو) است که مصادف با دوران حکومت خلیفه سوم می‌باشد. ازین تاریخ تا ۶۶۰ یعنی سال شهادت امام علی (ع) فقط نه سال است. و ایرانیان متأسفانه حکومت اسلامی را بوهم نکردند.

### رؤیایی که به حقیقت نپیوست

سال ۶۶۰ مصادف با اعلام امپراطوری بنی‌امیه در دمشق است.<sup>۱</sup> معاویه از بدو غصب خلافت نه که از همان زمان انتصابش به حکومت شام، به بهانه همسایگی با دولت روم، و حفظ آبرو و اعتبار اسلام در برابر کفار، به ساختن کاخ‌های آنچنانی و برپا کردن درباری پر تجمل، به تقلید از دربارهای ایران و روم رسماً بساط امپراطوری را در اسلام گشود. و از همان زمان حکومت ساده و بسی‌پیرایه پیامبر (ص) و علی (ع) به امپراطوری بی‌محتوای اسلامی تبدیل شد.

ایرانیان که با هزاران امید و آرزو خود را برای پذیرایی از نمایندگان اسلام، و حکامی چون سلمان آماده می‌کردند، یک باره با والیانی چون حجاج بن یوسف مواجه شدند، و لذا می‌توان حال و روز مردم درمانده و فریب‌خورده ایران را مجسم نمود. توجه به این نکته بسیار مهم و حیاتی است. زیرا اگر مشاهده می‌شود یکباره امواج افکار الحادی و غیراسلامی ایران را فرامی‌گیرد، جای شگفتی نیست، و از آنجا که رواج این اندیشه در نقاط دور از مرکزی چون سیستان، خراسان، طبرستان و آذربایجان بیشتر است، دلیلی بر این مدعاست، چون اصولاً این مناطق روی حکام اولیه اسلامی را ندیدند، و از همان آغاز با اسلام اموی آشنا شدند. در این صورت حق داشتند خود را فریب‌خورده بیندارند. از آن

۱- بنی‌امیه و بنی‌عباس که جمعاً حدود شش قرن بر سرزمین‌های اسلامی حکومت کردند، اصولاً نه تنها بویی از اسلام نبرده بودند، که از آدمیت نیز بهره‌ای نداشتند. و لذا اطلاق حکومت اسلامی به ایشان، گناهی عظیم شمرده می‌شود. از اینرو در این دفتر ما به عنوان حکومت‌های عرب پسندیده کرده‌ایم. اما اعلام می‌کنیم که این موضوع ربطی به برادران عرب مسلمان ما در خارج و داخل ندارد. و صرفاً همان دوران را شامل می‌شود. در عین حال کوشیده‌ایم تا با استفاده از واژه‌های اموی و عباسی استفاده نموده، جز در موارد صد در صد لازم کلمه «عرب» را به کار نبریم.

تبری جویند و به مخالفت با آن کمر بندند. این منطقی نیست که بگوییم ایشان با خواندن قرآن و شنیدن سیره پیامبر، باید اسلام را می‌پذیرفتند. اما مگر ایرانی‌ها زبان عربی را می‌فهمیدند؟ سالها مردم بخارا و شهرهای ماوراءالنهر خواندن نماز را به درستی نیاموخته بودند<sup>۱</sup>. و فهم قرآن بر ایشان آسان نبود. اما مهمتر از این، آن که مگر در کتب دینی زرتشتی بر نیکی و راستی و مردم‌داری تأکید نشده بود؟ و مگر رفتار موبدان که مبلغان و شارحان آن کتابها بودند، از یادهاشان رفته بود؟ مردم ایران کسی را می‌خواستند، که دست ظلم و جور شاهان و اشراف و موبدان را از سرشان کوتاه کند، شکمشان را سیر کند، و زندگیشان را بهبود بخشد، و آن کس هر که بود و هر نام که داشت و هر دینی را تبلیغ می‌کرد، برایشان مهم نبود. کما این که صدها سال پس از آن نیز، جز این آرزویی نداشتند. مسأله دین و اعتقادات زمانی برای ایرانیان اهمیت پیدا کرد، که توانستند از آن به عنوان ابزاری علیه خودکامگی و ستمکاری خون‌آشامان بنی‌امیه استفاده کنند، و این فرصت خیلی زود فرارسید.

تهاجم اعراب آسیب‌های فراوانی به همراه داشت. ویرانی شهرها و آثار باارزش معماری، غارت ثروت‌هایی که حاصل استثمار مردم ایران بود، و حقا به ایشان می‌رسید. سوخته شدن بسیاری از کتابها که میراث گرانقدر فرهنگی ایرانیان محسوب می‌شدند. قتل عام هزاران نیروی مولد و اسارت بسیاری از مردان و نیز زنان و دخترانی که نوامیس ایرانیان به شمار می‌رفتند، نخستین بار در تاریخ بود، که ایرانی طعم بردگی را می‌چشید. و افزون بر این همه مصیبت‌بارترین سوغاتی مهاجمان،



پلیدترین، شقی‌ترین، آزمندترین و فریبکارترین حکومتها بود، که هفت قرن بطور مستقیم و غیرمستقیم، در نوشیدن خون این ملت، روی سیاه‌ترین شاهان ساسانی را سفید کردند، و یکی از عمده عوامل تبرئه ایشان در تاریخ شدند، در رویارویی با این چپاولگران تازه به دوران-رسیده بود که گروهی جرأت به خود دادند، و از دوران خوش گذشته سخن به میان آوردند. چه به روزگار ایرانیان آمده بود، که دوران قباد و نوشیروان و خسرو پرویز، دوران خوششان شده بود؟

نظام اجتماعی اعراب، نظام قبایلی و چادرنشینی و نظام اقتصادی‌شان، از نظام‌های اقتصادی ماقبل فتودالی به حساب می‌آمد. تعبیر مرحوم دکتر شریعتی از نظام اقتصادی اعراب، به بورژوازی دلال، جای تأمل دارد. درست است، که بخش عمده‌ای از اشرافیت عرب به بازرگانی اشتغال داشتند، اما در کنار آن برده‌داری، دامداری و نیز چپاول و غارت کاروانها نیز وجود داشت، و لذا نمی‌توان برای آن جامعه یک نظام مسلط اقتصادی تصور کرد. اما آنچه مسلم است، الیگارشلی متشکل از اشراف و رؤسای قبایل، به عنوان جانشین دولت محسوب می‌شد، و حکومت جدید، از درون این هسته بوجود آمده، و به همین دلیل بود، که توانست به سرعت دولتی متمرکز و قدرتمند بوجود آورد.<sup>۱</sup>

نظام قبایلی - شبانی در برخورد با فتودالیسم نسبتاً تکامل یافته ایران، در آن هضم شد. و اگرچه ابتدا در روند آن وقفه ایجاد نمود، اما همینقدر که اربابان جدید، با روش اربابان قدیم آشنا شدند، نشان دادند که در شیوه‌های استثمار بسی از اربابان قدیم استادترند. آخر ایشان از تجربیات راهزنی‌ها و گردنه‌بگیری‌ها و چپاول کاروانها نیز برخوردار

۱- فراموش نشود که در این گفته صرفاً به مسائل جامعه‌شناسی پرداخته‌ام.

بودند، و البته ناگفته نماند که در این امر از یاری و مشورت کدخدایان خودفروش، نوکر صفت و ننگ جامعه ایرانی بی‌نصیب نبودند، و این سنت رذیلانه گویی در خمیره اخلافتان جایگزین گردید، و اینان مأموریت یافتند، تا ابدالدهر هر گدای آسمان جل و لگرد و هر یاغی گردنه‌بگیری که از شرق و غرب عالم بهر شکل بر مسند قدرت این سامان جای گرفت، دستش گیرند و پایه‌پایش برند و راه و رسم مملکت‌داری‌اش آموزند. و دست آخر به پاس همه این خوش خدمتی‌ها، بر نطح جلادان دست پرورده‌ی خود نشینند. و ملعون دنیا و آخرت شوند و اینان همان نخبگانند که ملت ایران متهم به کشتن ایشان شده است.

باری، قسمت اعظم زمین‌های کشاورزی و مؤسسات آبیاری و شبکه‌ها و منابع آب و... به تصرف دولت درآمد. البته مالکیت خصوصی هم وجود داشت. که مربوط می‌شد، به آن گروه از اشراف و دهگانان ایرانی، که برای حفظ زمین‌های خود اسلام آوردند. و نیز گروهی از سران و سرداران، و به تدریج بستگان و اقوام خلیفه که به عنوان «غنیمت و پاداش و... تصاحب کرده بودند. این نوع املاک قابل خرید و فروش و توارث بود. حکمرانان، کشاورزان را به تعمیر شبکه‌های آبیاری و احیاء زمین‌های موات واداشته، بدین صورت بر وسعت زمین‌های خود می‌افزودند.

هردم ازین باغ بری می‌رسید. ایرانیان که بیش از ده قرن آقایی جهان را کرده بودند، برای اولین بار طعم بردگی را چشیدند. زنان، خواهران و مادران خود را در جامه کنیزی دیدند، و... اما آنان که مسلمان شده، و براساس کتاب و سنت و روایات، برادر فاتحان محسوب می‌شدند،

ناگهان با تحقیر تازه‌ای مواجه گردیدند. بنی‌امیه با زنده کردن سنن و اعتقادات جاهلی، نژاد عرب را برترین نژاد، و دیگران را موالی یا بندگان نامیدند. و قوانینی وضع شد، که هر ایرانی در هر روز بارها مورد اهانت و تحقیر قرار گیرد. حجاج بن یوسف که در حله‌گری، شقاوت، قساوت، خباثت، دناقت، لثامت، شرارت و... سمبل، اسوه و مجسمه بنی‌امیه است، هیتلر، موسولینی، فرانکو، پینوشه، ترون، چنگیز، آتیل و تیمور، شاگردان مکتب او محسوب می‌شوند. تا آنجا که اطلاعات من اجازه می‌دهد گویا فقط مردم خراسان و طبرستان طعم حکومت او را نچشیده باشند و تنها خداوند می‌داند که مردم ایران در مدت بیست سال از دست او چه کشیده‌اند؟ شرح اعمال او را در کتب تاریخ اسلام به کمال می‌توان دید، هرچند سخن دراز شد، اما ذکر این نکته نیز لازم است، که ایرانیان صبور و مقاوم و پرتحمل، تاب این همه ظلم و تحقیر و اهانت و تبعیض را نیاورده، آماده پیکار شدند. پیکاری بی‌امان تا سرنگونی بساط جور و بیداد ظالمان.

### پایداری و پیکار

درباره مقاومت و مبارزات مردم ایران، علیه بنی‌امیه و بنی‌عباس آثار متعددی به نگارش درآمده‌اند، چه مورخان ایرانی و عرب، چه وسیله مستشرقان اروپایی و روسی و... آثار ایرانیان و اعراب و عمدتاً قدما به شرح حوادث و بیوگرافی اشخاص بسنده نموده‌اند، و به گفته میرزا آقاخان کرمانی وقایع‌نگاری‌اند، تا تاریخ‌نویسی. و نوشته‌های اروپاییان مخصوصاً روس‌ها، که

کوشیده‌اند، از دیدگاه جامعه‌شناسی علمی و طبقاتی به موضوع نگاه کنند، بیش از دو گروه عمده و گاه سه گروه را تشخیص نداده‌اند. در حالی که ما با عملکردها و واکنش‌های کاملاً متفاوتی مواجه هستیم، که نمایانگر تعداد بیشتری گروه‌های اجتماعی می‌باشند. راز این مسأله در کجاست؟ چون موضوع کمتر مورد توجه قرار گرفته است. کمی بدان می‌پردازیم. گروه‌های اجتماعی ایران پس از سلطه بنی‌امیه عبارت بودند از:

۱- اشراف که به سه دسته تقسیم می‌شدند: واقعاً مسلمان - ظاهراً مسلمان - غیرمسلمان.

۲- دهگانان نیز به سه دسته مزبور تقسیم می‌شدند.

۳- دهقانان بی‌زمین و پیشه‌وران و صنعتگران: به دو گروه مسلمان و غیرمسلمان تقسیم می‌شدند.

این گروه چون منافی نداشتند که از آن دفاع کنند، لزومی به تظاهر به مسلمانی نداشتند، و لذا یا واقعاً مسلمان می‌شدند، یا بر دین قبلی خود باقی می‌ماندند.

۴- بردگان: ایتان نیز مانند گروه بالا به دو گروه مسلمان و غیرمسلمان تقسیم می‌شدند.

در مورد اسلام بعداً سخن خواهیم گفت. در این جا فقط باید اضافه کنیم. که صرفاً «مسلمان» گویای خصوصیات گروه‌های مسلمان شده نیست، زیرا در همان آغاز، اسلام به چند شعبه بخش شده بود: دین حاکم (دین بنی‌امیه، که حتی دین اهل سنت هم نبود)، دین اهل سنت،

خوارج، شیعیان. و همانطور که می‌دانیم، به مرور که رو به جلو می‌آییم، بر تعداد شاخه‌ها و شعب هرکدام افزوده می‌شود. مثلاً خوارج در همان آغاز کار چهار دسته شدند. و از شیعیان گویا اولین انشعاب کیسانیه‌اند، که به محمد حنفیه فرزند امام علی (ع) منسوب می‌باشند.

در این صورت بدون در نظر گرفتن شعبه‌های فرعی، دستکم در دوران معاویه با بیش از ده گروه جدی، که طبعاً دارای خواسته‌ها و اهداف متفاوتی بودند، مواجه هستیم. مسلماً هر تحلیل تاریخی بدون در نظر گرفتن این موضوع اساسی، به جواب درست نخواهد رسید. اکنون با در نظر گرفتن تقسیم‌بندی مزبور می‌توان تا حدودی شیوه مبارزاتی هرکدام را حدس زد. ایرانیان با توجه به موقعیت طبقاتی و اعتقادی‌شان در مبارزه با خلافت سه شیوه را در پیش گرفتند:

سه شیوه در مبارزه با خلافت:

۱- مبارزه فرهنگی: گفتیم گروه‌های جاهل و بی‌فرهنگی که از برکت اسلام، و با سوء استفاده از موقعیت فامیلی در زمان سومین خلیفه، موقعیتی یافته، اما اکثراً در جهل مرکب خود غوطه‌ر بودند، نژاد ایرانی را پست و نژاد خود را عالی می‌پنداشتند، و با این استدلال بسی تحقیر و اهانت نسبت به ایرانیان روا می‌داشتند. این امر بر ایرانیان بویژه اقشار بالای جامعه، که از دانش و آگاهی فراوان برخوردار بودند، بسیار گران آمده، با استناد به آیه ۱۳ سوره ۴۹ که جز تقوی هیچ‌گونه برتری برای انسانها قایل نیست، با سلطه سیاسی و فرهنگی بنی‌امیه به مبارزه برخاستند. ایشان در مرحله اول زبان عربی را به خوبی آموختند، و در این راه تا آنجا پیش رفتند، که برای زبان عربی که تا آن زمان فاقد نحو (دستور زبان بود)، نحو نوشتند و از میان ایشان شاعرانی ظهور کردند، که

شاعران عرب در برابرشان اظهارعجز نمودند. مانند بشاربن بُرد تخارستانی و ابونواس اهوازی. اقدام بعدی ترجمه آثار کهن ایرانی به زبان عربی بود، تا بدین وسیله برتری فرهنگی خود را به مهاجمان بنمایانند، و این اقدامات خود مقدمه نهضتی فرهنگی شد، که از بطن آن بزرگترین فلاسفه، شعرا و ادبا و دانشمندان همه اعصار ایران متولد شدند: مانند دوشاعر مزبور و ابن مقفع، فردوسی، ابن سینا، زکریای رازی و... این نهضت فرهنگی به شعوبه معروف شد.

نهضت فرهنگی دیگر که آثار فراوان در فرهنگ ایرانی - اسلامی بوجود آوردند، نهضت اخوان‌الصفاء بود. که مخفی و زیرزمینی عمل می‌کردند، و در ۵۶ رساله اصول عقاید دینی و سیاسی خود را اعلام داشته‌اند. اخوان‌الصفاء از مخالفان جدی و آشتی‌ناپذیر خلافت بنی‌عباس بودند.

۲- مبارزه مسلحانه: به جرأت می‌توان گفت، تا پرچم‌های خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس در اهتزاز بودند، شمشیرهای ایرانیان در نیام نیاسودند، و ارقام قربانیان و شهدای این مبارزه به حق و عادلانه، در مدت نزدیک به هفت قرن، از میلیون‌ها تن تجاوز کردند، و با این حال جای بسی شگفتی است، که چگونه می‌توان این ملت نستوه و مبارز را به اتهاماتی متهم کرد، که سزاوار او نیست. چه بجاست، تحقیقی به عمل آید، تا معلوم شود، ملت‌هایی که در جهان به آزادیخواهی شهره‌اند، آمار شهدای خود را که صرفاً در راه کسب آزادی جان باخته‌اند اعلام کنند، تا مقام ایران در آن میان معین گردد.

مبارزات مردم ایران پیوده نبود، و خون شهیدان هدر نرفت. سرانجام

ارکان خلافت اموی را از ریشه به درآوردند، و بنی‌عباس را نیز که خود به مسند نشانده بودند، اولین بار خودشان از مسند برداشتند.

۳- مبارزه تفوذی: در دوره خلافت اموی و عباسی بویژه عباسی، پای ایرانیان به دربار خلافت باز شد، و برخی از نخبگان ایرانی بر مسند تکیه زدند، و تعدادی به مقام سپاه‌سالاری رسیدند. گروهی از ایشان توانستند، از این رهگذر به اهداف ملی - میهنی خویش برسند، اینان به همین دلشان را خوش کرده بودند، که سنت‌هایی چون نوروز و مهرگان و حتماً سیزده‌بدر را در دربار خلفا رواج دهند. آیا این نخبگان عقلشان نمی‌رسید، که نوروز مردمان روزی است، که شکم‌هاشان سیر، سراهاشان آباد و جان‌هاشان در سایه آزادی، آزاد باشد؟ آریامهر درحالی که منابع ملی ایران را غارت و کیسه‌های خود و خانواده و درباریان را پر می‌کرد، علاوه بر نوروز و سیزده‌بدر و مهرگان، شب چله را هم در تلویزیون خود جشن می‌گرفت. و با این عمل نفرت ایرانیان را حتی نسبت به سنن ملی و قومی خودشان برمی‌انگیخت.

پیش از آن که ایرانیان به عرصه مبارزه گام بگذارند، حرکات اعتراضی در میان اعراب مسلمان آغاز شده بود، که ایرانیان نیز کم‌وبیش در آنها حضور داشتند. ترور خلیفه دوم به دست یک ایرانی، شرکت برخی ایرانیان در قیامی که به قتل عثمان منجر گردید... فرار خوارج به ایران و تشکیل هسته‌های مقاومت و غیره... اما اختلافات دیرینه میان بنی‌امیه و بنی‌هاشم، و جنگ‌های معاویه با علی(ع) و شورش طلحه و زبیر و جنگ جمل... سرانجام به واقعه عاشورا منجر شدند.

پس از مرگ معاویه (۶۸۰ میلادی)، پسرش یزید به خلافت رسید. و

در همان آغاز کار مرتکب اعمال ننگینی شد، که زشت‌ترین آنها به شهادت رساندن حسین بن علی (ع) امام سوم شیعیان و جانشین برحق پیغمبر (ص) بود. اگرچه در دوران معاویه نیز شورش‌های مردمی آغاز شده بود... اما شهادت حسین بن علی (ع) قیام مختار در کوفه، که تقریباً جزء خاک ایران محسوب می‌شد، و شرکت گروهی کثیر از ایرانیان در آن، به عنوان مهمترین نقطه عطف در تاریخ مبارزات مردم ایران، علیه متجاوزین بیگانه به شمار می‌رود.

واقعۀ کربلا همانگونه که انتظار می‌رفت، موجب آگاهی ایرانیان و آشنایی ایشان با ژرفنای تعلیمات اسلام واقعی گردید؛ و مبارزه‌ای که می‌رفت در قالب پیکاری رهایی‌بخش و طبقاتی شکل گیرد، به صورت مبارزه‌ای ایدئولوژیک درآمد. یا به عبارت بهتر مبارزه طبقاتی و رهایی‌بخش ایرانیان، به ایدئولوژی راستین و واقعی خود دست یافت. و شکل مبارزه تمام عیار سیاسی - ایدئولوژیک به خود گرفت. تا آنجا که عده زیادی از مورخان، این تاریخ را مبنای تولد شیعه می‌پندارند. و حال آن که ما شیعیان، تاریخ پیدایش تشیع را با تاریخ اسلام یکی می‌دانیم. به هر تقدیر، در این لحظه یعنی پس از قیام مختار، مسلمانان ایران، علیه خلافت اموی که از دیدگاه اکثریت ایشان فاقد هرگونه مشروعیت بود، سه جبهه تشکیل دادند:

اول - جبهه خوارج، که پس از شکست نخستین و ایجاد انشعابات متعدد، سیستان و شرق ایران را پایگاه خود قرار داده، در ماوراءالنهر، خراسان و سیستان به شورش‌های مداوم اقدام کرده و حتی برای مدتی به تشکیل حکومت نیز توفیق یافتند.



دوم - پس از انشعاب بخش اشرافیت عربی پیروان مختار و قتل وی، ایرانیان (موالی) در قیامهای فرزندان و نوادگان ائمه (ع) جذب شدند و پس از جنگهای فراوان در حجاز و عراق، سرانجام طبرستان را که از نظر سوق‌الجیشی برای ادامه مبارزه مناسب یافتند؛ پایگاه خویش قرار داده، به برپایی حکومت علویان اقدام نمودند.

سوم - بنی‌عباس که با استفاده از عنوان بنی‌هاشم، قصد سوء استفاده از محبوبیت علی (ع) و فرزندان او را داشتند، مثلاً به عنوان احقاق حقوق مشروع خود و تصاحب خلافت به تبلیغ پرداختند. اینان نیز خراسان را پایگاه مبارزه قرار دادند، و با جلب همکاری دهگانان ناراضی ایران (طبقات متوسط بازمانده از دوران ساسانی) و حتی گروهی از فتودال‌ها و اشراف نفوذی، به گردآوری نیرو پرداختند. مردمان نیز فریب وعده‌های ایشان، نظیر کاستن از خراج و لغو بیغار (سیگاری) و... را خورده، پیرامون آنها گرد آمدند.

تجربیات گروه اخیر در امور سیاست و مملکت‌داری، برخورداری از امکانات مالی موردنیاز جنبش، نفوذ عباسیان در میان بخش مهمی از اشرافیت عرب، و... موجب گسترش سریع این جنبش گردید. بخصوص که خوارج به دلیل تعصبات خشک و مقررات خشن و قشری‌گری‌هایشان، در جذب مردم توفیق چندانی نداشتند. علویان نیز حوزه فعالیت خود را به طبرستان محدود کرده بودند. و لذا میدان برای فعالیت عباسیان خالی مانده بود. مهمتر از همه‌ی اینها، وجود سرداران لایقی چون ابومسلم و مرثمه و نوابغ و نخبگانی چون خالد برمک، پیش از پیش به سود عباسیان تمام شد.

توجه به نکته مهمی نیز در اینجا لازم است که ائمه (ع) علاقه و تمایل چندانی برای شرکت در فعالیتهای آشکار از خود نشان نمی‌دادند، و حتی فرزندان و نوادگانشان را از این کار منع می‌کردند. ایشان عمده‌اهتمام خود را صرف فعالیتهای فرهنگی و ترویج و تعلیم دانش نموده، به تربیت شاگردان خود اشتغال داشتند، و لذا تنها عاملی که این دوران را به دوران طلایی فرهنگ اسلامی شهره ساخت، حاصل همین فعالیتهای فرهنگی بود.

## قیام ابومسلم

هرچند شرایط کلی و عواملی را که زمینه ساز قیامهای مردمی و بویژه این قیام شدند، بیان کردیم، با اینهمه ذکر چند نمونه‌ی خاص و مشخص در تجسم آن دوران، یاریگر خوانندگان عزیز تواند بود.

حجاج بن یوسف، از سوی عبدالملک مروان حاکم عراق بود. در تجارب السلف آمده است: «در زندان او چند هزار کس محبوس بودند، همه مقربان و فقها و اشراف مردم و فرموده بود تا ایشان را آب آمیخته با آهک و نمک می‌دادند، و به جای طعام، سرگین آغشته به گمیز خر»<sup>۱</sup> «و نیز گویند بجز آنها که در جنگ کشته بود، یکصد و بیست هزار نفر را گردن زد، در زمان مرگش پنجاه هزار مرد و سی هزار زن زندانی او بودند.»<sup>۲</sup>

«هنوز پنجاه سال از حکومت امویان بر عراق نگذشته بود، که کشتزارهای عراق همه به دست اموی‌ها افتاد، و تعدادی انگشت‌شمار از اموی‌ها بر سراسر خاک حاصلخیز عراق مسلط شدند، و مالکیت اراضی را از میلیون‌ها ایرانی کشاورز و مالکین اصلی این کشتزارها ربودند،

۱- تجارب السلف، هندو شاه، ص ۷۵.

۲- از مزدک تا بعد، آقای رحیم ریس‌نیا، ص ۴۸.

صدها هزار تن از ایرانیان مجبور بودند، به عنوان کارگران کشاورز در این اراضی، به بیگاری اشتغال ورزند، و نان بخور و نمیری دریافت کنند.<sup>۱</sup> «عاملانی که از جانب بنی‌امیه در فارس بودند، میوه باغات را تخمین می‌زدند، و از آن پس به قیمتی غیر از قیمت معمول تقویم می‌نمودند، و صاحب باغ را مجبور می‌کردند، تا از روی تخمین غیر عادلانه، بهای میوه را بپردازد.»<sup>۲</sup>

«کشاورزانی که به دلیل رشد جمعیت، و آزادی‌های اولیه اسلام، به شهرها آمده بودند، حتی از طرف کسانی چون طبری مورخ و حسن بصری عارف، آشغال جامعه، اجامرو اوباش و مجهول‌الویه و سفها نامیده می‌شدند. حجاج بن یوسف ایشان را از شهرها بیرون راند و اسم مکانهایی را که ایشان باید به آنجاها می‌رفتند، روی تتشان خالکوبی کرد.»<sup>۳</sup>

«روزی که خود عثمان کشته شد، در نزد خزانه‌دار او یکصد و پنجاه هزار دینار و یک میلیون درهم موجود بود، و بهای املاک او در... دویست هزار دینار بود، و شتران و اسبان بسیاری داشت.»<sup>۴</sup>

زندگی ابومسلم چون دیگر قهرمانان ملی-مذهبی ما با افسانه آمیخته است، و در کتب تاریخ ثبت شده، آنچه در این مقال مورد توجه ماست، عملکرد ابومسلم و خالد برمک به عنوان دو تن از نخبگان تاریخ ایران است. ابومسلم در سایه درایت و فرماندهی آگاهانه بر امویان چیره شد.

۱- از مزدک تا بعد، آقای رحیم ریس‌نیا، ص ۴۸.

۲- تاریخ تحولات اجتماعی، آقای مرتضی راوندی، ص ۴۹۸.

۳- نظام‌های بهره‌برداری از زمین، آقای خسرو خسروی، ص ۶۹.

۴- مقدمه ابن خلدون، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، محمد پروین گنابادی، ج: صص

مروان حمار آخرین خلیفه اموی به مصر گریخت و ابوالعباس سفاح به عنوان نخستین خلیفه عباسی، از مردم بیعت گرفت (۷۵۰ میلادی) و به زودی تمام وعده‌هایی را که درباره رفع بیگاری و کاهش خراج و بهبود وضع مردم داده بود، فراموش کرد، آنچه از محتوای کلام مورخان برمی‌آید، گویای هوشیاری، وسواس و دقت ابومسلم در مسایل مختلف است. آیا می‌توان پنداشت، که وی با چنان وسواسی، به نیت واقعی عباسیان پی برده و ماهیت ایشان را شناخته باشد؟ برخی از مورخان با استناد به پاره‌ای شواهد و رفتارهایی از خود ابومسلم معتقدند، که وی نقشه‌هایی در سر می‌پرورانده است. اما با توجه به ممانعت مالک هیثم دوست ابومسلم از رفتن نزد منصور، و تردیدها و دودلی‌های ابومسلم چنان می‌نماید، که ابومسلم را عزمی قوی به پایداری در برابر عباسیان نبوده است.

مسئله دیگر رفتار ابومسلم با کسانی است، که علیه خلافت بنی‌عباس قیام کرده بودند، نظیر سرکوبی قیام شریک بن شیخ‌المهری که می‌گفت: «ما از رنج مروانیان اکنون خلاصی یافتیم، ما را رنج آل‌عباس نمی‌باید.» و نیز سرکوبی عبدالله بن علی عموی منصور بود. هنوز هم بسیاری ابومسلم را قهرمان ملی می‌دانند، و بوجود او افتخار می‌کنند. با این همه نمی‌توان به درستی فهمید، که خدمت ابومسلم به مردم ایران چه بوده، و چه اقدام ملی انجام داده است؟ آیا شریک بن شیخ‌المهری، رفتاری شرافتمندانه‌تر از ابومسلم نداشته است؟ سرکوب و قتل به آفرید پسر ماه فروردین را نیز به او نسبت می‌دهند. درحالی که به آفرید برای نجات ایران از سلطه خلافت می‌جنگید، و کشتن وی را جز جنایتی ننگین نمی‌توان نامید. اگر

ابومسلم قهرمان ملی بود، شریک و به‌آفرید را دعوت به اتحاد می‌کرد، و ایران را از لوٹ و جود عباسیان پاک می‌نمود. قهرمانان ملی ایران کسانی بودند، و هستند که جز به استقلال و سربلندی کشور و ملت نمی‌اندیشیده و نمی‌اندیشند، در برابر بیگانه سرفرود نمی‌آورند و تا پای جای در راه آرمان خود ایستاده و می‌ایستند.

ابومسلم، فصلی تازه در نخبه‌کشی را در ایران گشود. اگر نخبگانی چون سنمار به شاهان خدمت می‌کنند، و کشته می‌شوند، بهر صورت قاتلشان ایرانی است. گنومات و مزدک نیز در راه مردم و همراه مردم کشته شدند. ابومسلم اولین ایرانی است، که به یک غیرایرانی و دشمن ایران خدمت می‌کند، و کشته می‌شود. اما تازه این نخستین کس است، و راهش ادامه خواهد یافت.

ابومسلم در سال ۷۵۵ به فرمان منصور و بر اثر ندانم کاری خودش کشته شد.

اما ایرانیان قدرشناس، با همه اشتباهات ابومسلم، باز هم او را بزرگ می‌شمردند، لذا بلافاصله پس از آگاهی از قتل او و نیرنگ عباسیان، آشوبی عظیم در ایران پیا نموده، طرفدارانش شایع کردند، که ابومسلم چون حقوق مردم را مطالبه کرده، کشته شده است. مسلم است که ایرانیان سپاه ابومسلم از وی دل خوشی نداشته‌اند، و اگر خونخواهی او را بهانه کرده‌اند، صرفاً جنبه تبلیغاتی داشته و برای جمع‌آوری هرچه بیشتر مردم بوده است. مسلماً اگر قصد تاریخ‌نگاری داشتیم، قیامها را براساس تاریخ، اعتقادات و اهداف و شیوه‌ها تقسیم‌بندی می‌نمودیم، اما چون تنها هدف یادآوری و ادای احترام به ایشان است، بدون ترتیب خاص و